

عطر سیب

رهیافتی به زیارت ناحیه مقدسه



حامد حجتی

عطر سیب

نگارش: حامد حجتی

تقدیم به:

آبروی آفرینش امام مهدی علیه السلام
و مویه‌هایش در ناحیه مقدسه



(حامد)

مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ

عطر سیب	نام کتاب:
حامد حجتی	نویسنده:
مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	به کوشش:
وابسته به امور فرهنگی مسجد مقدّس جمکران	
انتشارات مسجد مقدّس جمکران	ناشر:
نگین	چاپ:
۵۰۰۰ نسخه	تیراژ:
اول، پائیز ۱۳۷۸	نوبت و تاریخ چاپ:
۸ - ۳۰ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴	شابک:
مرکز رایانه صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	حروف چینی:
۱۵۰ تومان	قیمت:

مرکز پخش

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

۰۲۵۲۲۲۵-۲۲۴۰ 	□ فروشگاه شماره ۱: قم / مسجد مقدّس جمکران
۲۲۵	□ فروشگاه شماره ۲: خیابان آیه الله نجفی (ارم) جنب پاساژ قدس بلاک
۷۴۱۷۷۶-۷۴۲۵۹۴ 	□ صندوق پستی: قم / ۶۱۷

ستاد جشنهای نیمه شعبان ۱۴۲۰ مسجد مقدّس جمکران

□ فهرست

- فهرست ۳
- آستانه ۵
- جوانه ۹
- دُرْدانه ۱۵
- عاشقانه ۲۷
- بهانه ۴۷
- منابع ۵۱

□ آستانه

هر چند نیست درد دل ما نوشتنی
از اشک خود دو سطر به ایما نوشته‌ام

(صائب)

نوشتن برای امام آنهم امامی که پیشوای خون است زبانی می‌طلبد معصوم و بیانی می‌خواهد که از بارقه عصمت نورانی باشد. اما گاهی بندگان با همه کمبودها ارادت خود را در قالب لغات به زنجیر می‌کشند و «عاشقانه» تقدیم محبوب می‌کنند.

این واژه‌های غم گرفته که مظلومیت از آن متصاعد است و آگویه‌ای از غم و واگریه‌ای از ماتم است، که اکنون به ساحت خون خدا ارائه می‌شود. این سخن نگارنده این خطوط است که اگر نقصانی در بیان دیده می‌شود از ماست، چرا که موضوع یکی از دریایی‌ترین حرفهای عالم است.

از آنجا که بر آن بودیم تا دریافتی عاشقانه از زندگی امام عشق را در قالب

پرداختی ادبی تقدیم اهل ولایت کنیم بهتر این گونه یافتیم تا با برداشتی از زبان حضرت ولی عصر (روحی و ارواح العالمین له فدا) در «ناحیه مقدسه» مقتل نیای بزرگوارشان؛ اباعبدالله علیه السلام را زمزمه کنیم. لذا خود را به شط «زیارت ناحیه مقدسه» خواهیم زد تا جرعه نوش جام نیزه‌ها باشیم.

برای ورود به بارگاه رفیع «ناحیه» پرداختن به فرانهایی از زندگانی اباعبدالله علیه السلام ضروری می‌نماید.

به هر حال با استمداد از آسمان دیدگان عاشورائیان قلم به دریا می‌زنیم تا شاید در این کرانه غرق شویم. عاشقانه گفتن سخت است اما عشقی که با خون و جانمان آمیخته است این گونه به قلممان می‌ریزد.

رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

تیر ماه ۷۶

قم - حامد حجتی (۱)

۱ - در نگارش این خطوط از ارشاد عالمانه پدر بزرگوارم حضرت حجه الاسلام والمسلمین عبدالرحیم حجتی زیدعزه لبریز شدم. این نوشته نیز عرض تشکری است از ساحت ایشان و همه آنانی که مرا در نوشتن این مجموعه تشویق کردند.

□ جوانه

□

آسمان بوی شعبان به خود گرفته بود و نسیم نوازشگر بالهای لاهوتی ماه، بر جبین خسته زمین وزیدن داشت.

ماه نیم رخ خود را با شکوه و آرامش، در هاله‌ای از ابهام نشان می‌داد و زیباترین لحظات آسمان را می‌آفرید.

آنشب ستارگان، رقص کنان و دف زنان در سومین شب شعبان در محراب هلالی زیباترین ماه به سرور نشسته بودند.

مهتاب شعبان سه روزه بود که آفتاب از مشرق چشمهای علی علیه السلام طلوع کرد و آستان آینه کاری دیدگان زهراء علیها السلام با چشم‌های فرزندی از تبار خورشید نورباران شد. آنشب حنجره دردانه رسول بوسه باران فرشتگان بود.

حسین به دنیا آمد تا در کنار برادرش شمشیر ذوالفقار - شمشیر دوم - پدر باشند.

حسین به دنیا آمد تا شانه‌های رفیع رسول صلابت قدمگاه گامهای کوچکش باشد و دامن پرمهر نبی خاتم، خاتم کاری بازیهایش و لبان شیرینش بوسه باران خورشید ولایت.

او آمد تا از کوثر دستان مادری که «بانوی آب» است جرعه نوش باشد تا
عطش را

لبهای سله بسته را

و مشکهای خشکیده را

در کربلای نجات انسان مفهومی دیگر ببخشد.

و او آمد تا چشمهای بانویی صبور و قف رخ مهتابی اش گردد ...

کودکی اش در بهشت دامن مادری آسمانی به سر شد و دست در دست علی علیه السلام
کوچه های مدینه را می پیمود تا صلابت ذوالفقار و عظمت مولا را بشناسد. گاهی
شانه های نبی اکرم صلی الله علیه و آله همان شانه های رسالت مند به قدوم کودکانه این طفل
خورشیدی نورانی تر می شد.

مهربانی، رأفت، رحمت، وفا، صداقت، عشق و هزاران واژه دیگر مجموعه
واژگانی است که ذیل نام او می توان شمرد.

پیامبر میان حسین و وجود عرشی خود فاصله ای را احساس نمی کرد؛ "حسین
منی و انا من حسین"، تبلور این پیوند روحی و معنوی ایشان و حسین علیه السلام
ناگسستگی است، و رسالتی که خداوند با واقعه غدیر آنرا بر پیامبر تمام کرد جز
با حسین کامل نمی شود. آنروز دین به واسطه علی علیه السلام کامل شد و علی با قطره
قطره خون حسن و حسین علیه السلام بقای دین را تضمین کرده است. جامعه اسلامی
عظمت حسین را آنگاه بطور عمیق درک کرد که او بر فراز نیزه ها قرآن تلاوت
می کرد.

حسین که نواده نورانی نبی صلی الله علیه و آله است برای بقای اسلام ناب محمدی خون خود
را تقدیم احدیت می کند و به ابدیت می پیوندد تا شصت سال خون دل رسول و
علی به هدف برسد و اسلام برای همیشه در حافظه تاریخ حکاکا شود. مگر نه

این است که «ان الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقا»^(۱)
خون حسین احیاگر تفکر ناب شیعه و تداوم بخش انوار کبریایی مکتبی است که
جز با نجوای خون آلود حسین و نیزه‌ها میسر نمی‌گردید؛

ان کان دین محمد لم یستقم

الا بقتلی فیا سیوف خذینی^(۲)

گر جز به گُشتنم نشود دین حق به پا

ای تیغ‌ها بیاید بر سر من فرود^(۳)

۱- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۴۹

۲- همان، ص ۱۵۰

۳- همان، ص ۱۵۰

□ دُرْدَانَه

عاشوراست؛ خورشید طف می‌تابد، بیابان تفتیده، انسانهای طف‌دیده و خیمه‌های عطش‌خیز در انتظار روزی عارفانه‌اند.

عاشوراست؛ عاشقانه‌ترین روز تاریخ عاشق‌ترین مرد با معشوق‌ترین عشق به هم رسیده‌اند و معاشقه خون دیدنی‌ترین لحظات دنیا است.

از خلقت آدم تا امروز و تا فردهای آینده چنین صحنه‌ای بی نظیر است

عاشقی در حلاوت مرگ نوشانوش از جام نیزده‌ها لبریز می‌شود؛ مردی دیگر لبان خویش را با جرعه‌ای خون طراوت می‌بخشد و سرداری بی سر بر دستان پدر چون ماهیان دور افتاده از آب، معشوق را تلظی^(۱) می‌کند.

عاشوراست؛ دردانه آفتاب؛ سرو خشکیده اسلام و آزادی را از خون خانه شهادت سیراب کرده است تا برای همیشه آب‌های عالم فریادگر مظلومیتش باشند.

ما نیز شور بر می‌داریم و عاشورایی می‌شویم و با حسین علیه السلام آن لحظات سرخ

۱- به باز و بسته شدن دهان ماهی پس از دور افتادن از آب گویند.

عاشورایی را مرور می‌کنیم؛

یا حسین ...

عطش موج می‌زند و آفتاب سوزناک‌ترین غزل را سر داده است. چشمهای زمان مبهوت جهالت کوفیان است و سر تا سر نینوا را مرور می‌کند. تشنگی امان همه را بریده است.

صدای شیهه اسبی در حافظه‌ام ماندگار می‌شود و آنکه بر اسب نشسته «حر» است که به میدان می‌رود. چشمهای حسین علیه السلام را می‌بینم که جرقه‌های سم اسب «حر» را دنبال می‌کند.

حسین علیه السلام به عمود خیمه تکیه زده است و گاهی فاصله خیمه‌ها را تا میدان هروله می‌کند تا یک قربانی دیگر به پیشگاه محبوب ارسال دارد.

خورشید و عطش دو بیتی می‌خوانند و او همچنان ایستاده است تا از دینی که جدش رسول آن بوده حمایت کند ...

تمام شعرش امید و عطش بی

غریوستان توحید و عطش بی

خدایا بهترین شعر غم آلود

دو بیتی‌های خورشید و عطش بی^(۱)

□

۲۸ صفر سال ۱۰ هجرت بود، بوی غم در کوچه‌ها پیچیده بود وقتی حسین شش سال داشت، گرد یتیمی پیشانی شهر را خاک آلود کرده بود و شب پرده سیاه خود را به نشانه عزادر آسمان افراشته بود.

چشمهای علی بود و بدنی بی‌رمق، زهرایی بود و جسمی که دیگر تاب ماندن در

این دنیا را نداشت، طفلانی که دیگر دست نوازش آفتاب پیشانی بلندشان را نوازش نخواهد داد، به افق خیره شده بودند... آن طرف، دستهای شوم به سقیفه آلوده شده بود و تارهای مکر آمیه تنیدن گرفته بود.

اشک ریزان چشم‌ها بود و حسین می‌بارید درست مثل برادرش که از فقدان خورشید تاب نمی‌آورد و باریدن می‌گرفت...
به کربلا باز می‌گردد فریاد الله اکبر مردی دیگر...

□

فریاد الله اکبر مردی دیگر در میان کارزار خاموش می‌شود و حسین به همراه امید لشکرش عباس راهی میدان می‌شوند تا نظاره‌گر وصال خونین عاشقی دیگر باشند.

اولین شهید بنی هاشم عازم میدان می‌شود همو که شبیه‌ترین مردم است به آفتاب، همو که وقتی قدم به طف نهاد کوفیان فریاد سردادند که رسول الله به میدان آمده است اما وقتی خود را «علی بن الحسین» معرفی کرد باران نیزه‌ها او را به آغوش کشید.

چشمها به میدان دوخته است و علی اکبر در بارگاه چشمان مضطرب ولی آرام حسین موج می‌زند. تشنگی عروج بر لبان هاشمی اش سایه افکنده و دمی دیگر...
نوشانوش از باده کوثر پرواز می‌کند.

به خیمه برمی‌گردد در حالیکه هنوز گرمای لبان تشنه اکبر از وجودش زبانه می‌کشد شاید گونه‌های خون‌آلود اکبر، حسین را به یاد ارغوانی کبود گونه‌های مادرش زهرا، این چنین غم اندود کرده است...

□

... داغ رسول هنوز تسکین نیافته بود و غم فراق پدری والا مقام چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر شانه‌های صبور بنی هاشم سنگینی می‌کرد که حریم کوچه

بنی هاشم شکسته شد و بیت علی علیه السلام در آتش جهالت طُلُقا سوخت و پروانه وجود بی بی علیها السلام در سوختنی عاشقانه پرواز را آغاز کرد.

آنروز وقتی دستان «کوثر» دامان «غدیر» را گرفته بود و غلاف مکر سقیفه بر شاخه خوشبوترین یاس ضربه می زد او سر خواهرش زینب را در آغوش گرفته بود و بر مظلومیت علی علیه السلام اشک می ریخت.

خون از میخ در می چکید و صدای محسن در فضای کوچه پیچیده بود، آه ... که بوی دری نیم سوخته مدینه را فرا گرفته بود.

ولست ادری خبیر المسمار سل صدرها خزینة الاسرار^(۱)

آنروز نامردترین مردمان، مردترین مرد را به بند کشیده بودند و بانوی ارغوانی با دستانی لرزان فریاد «وامحمد!» سر می داد.

آنروز از خاطر حسین علیه السلام پاک نمی شود که علی تنهای تنها در اتاقی که هنوز بوی مظلومیتش در تاریخ جریان دارد، زهر علیه السلام را غسل می داد؛ «بریز آب روان اسماء...»

حسین علیه السلام آنشب را از یاد نمی برد وقتی گریه های طوفانی ولی آرام علی علیه السلام آسمان هفتم را به لرزه می افکند. دیگر غسل دادن مادر به پایان رسیده است، حسین گریه می کند و فرزندان زهر علیه السلام نیز در پی آنند که مبادا خروش گریه هایشان خواب غفلت مدینه را برآشوبد.

حسین علیه السلام آن لحظه را از یاد نمی برد که بندهای کفن باز می شود و دستهای مادر برای آخرین بار گشوده می گردد و حسین تمام گریه هایش را تقدیم آغوش مهربان مادر می کند.

حسین علیه السلام آن شب درد آلود را از یاد نمی برد، کوچه ای ساکت - تابوتی کوچک ...

سلمان و علی علیه السلام، حسن و حسین علیه السلام که دو لیف خرما در دست داشتند. زینب علیها السلام که به زحمت گریه‌هایشان را فرو می‌شکستند ... و دفن شبانه حسین علیه السلام گریه‌های علی علیه السلام را که جز چاه و نخلستان هیچ کس و هیچ چیز یارای شنیدن آن را نداشت از یاد نمی‌برد؛

بیات بسیت‌های جانی ای عشق

دو بیتی خوان رباعی خوانی ای عشق

بخوان امشب به نام ماه با نخل

سکوت چاه و نخلستانی ای عشق^(۱)

به کربلا بر می‌گردیم ...

□ گاه رفتن یکی دیگر از پرستوهای عاشق و حسین علیه السلام بی‌تاب به خیمه‌ها نگاه می‌کند و آنطرف چشمهای پلیدی را می‌بیند که تمام مسلمانی خویش را به شهوت فروخته‌اند. اذن میدان می‌خواهد، همو که رنگ پوست تیره‌اش گواه سپیدی قلبش می‌باشد. حسین علیه السلام به چشمان شور انگیز چون نگاه می‌کند و شهادت را در افق دیدگاهش می‌یابد، اما دلش به رفتن او رضایت نمی‌دهد اصرار از پیشانی سوخته «جون» می‌بارد و حسین علیه السلام چشم برهم می‌گذارد تا او نیز به جانان پیوستن را درک کند و سرمست از صهبای خون به سوی ابدیت بشتابد. وقتی حسین علیه السلام سر نورانی‌اش را به دامان گرفته بود چنان عطری آسمان را نوازش داد که تا آنروز هیچ مشامی چنان شمیمی را استشمام نکرده بود. امام یکی از یارانش را تا بهشت مشایعت کرده بود، دیگر بار کنار خیمه‌ها می‌ایستد و عمود خیمه را می‌فشارد و همچنان شرق تا غرب طف را از پیشاپیش نگاهش می‌گذارند.

تشنگی به سراغش می‌آید و مویه لبان تشنه کودکان حرم موسیقی متن روز عاشورا است که نواخته می‌شود.

■
... از خاطر داش عبور می‌کند که با تنهاترین مرد، غریبانه به نخلستان‌های کوفه پناه می‌برد و چاههای راز دار آن، انیس او می‌شوند.
مکر کوفیان آنشب از آستین خوارج بیرون آمد و اولاد علی را داغدار ماتم علوی کرد.

آنشب بوی خون تمام کوفه را در برگرفته بود و ماهتاب نوزدهمین شب از شرم در هاله‌ای عمیق فرو رفته بود آنقدر که تاب دیدن نداشت و با اذان صبح چادر ابر را بر سر خویش کشید.

الله اکبر

اقامه نماز

الله اکبر

عاشقانه بابی نیاز

الله اکبر

پرواز

فزت و رب الكعبه

و صدای جبرئیل؛

وای علی کشته شد

صدای قاسم، حسین علیه السلام را به خود آورد

عمو جان - عمو جان - می‌خواهم به غیب عالم راه یابم، انن حضور می‌خواهم

برای «عندربهم».

نگاه نگرانش، اندام نحیف ولی استوار قاسم را مرور می‌کند، لبانش از

تشنگی به سختی از هم جدا می شدند ولی چشمانش نوید مرگی شیرین را تداعی می کرد.

ای رسانیده به پایان راه عشق
 فارغ التحصیل دانشگاه عشق
 من نگویم گفتگو کن با عمو
 یک عمو زان غنچه لبها بگو
 ای گل پرپر بدست کیستی
 بوی تو آید ولی خود نیستی
 ای که مرگت از عسل شیرین تر است
 میرسد بانگت ولی بی جوهر است
 گشته از زخم فزون بانگ تو کم
 یا، عسل آورده لبهایت به هم^(۱)

نوید شهادت در چشماهایش تجلی داشت آنگاه که «احلی من العسل» تفسیر قاسم از شهادت بود.

عمو نگاهش می کرد، درست مثل برادرش حسن علیه السلام زیبا بود وقتی به میدان می رفت قدمهایش به زمین کشیده می شد، عجب آتشی از وجود عطوف و مهربان حسین علیه السلام زبانه می کشید. زینب بانوی محبت و صبر از ورای خیمه ها اندام قاسم را تا ملکوت مشایعت می کرد و آخرین نگاههایش را به گامهای قاسم می سپرد. زینب به اندازه تمام محبتش به برادر خونین جگرش حسن علیه السلام قاسم را نوبار باران نگاههایش می کرد و قاسم از حدقه اشک آلود زینب تا رسیدن به

حلاوت احلی من العسل سفر کرد.

وقتی پیکر خون آلود قاسم را در آغوش کشید، شمیم حسنی اش حسین علیه السلام را تا مدینه پرواز داد تا همان روزی که خورشید وجود حسن علیه السلام تیر آلود فتنه هاشد.

□

بوی غربت هنوز در کوچه باغهای «حجاز» «شور» می زند، هنوز پژواک فریادهای مهتاب و نخلستان جاری است و حسن علیه السلام غریب ترین خورشید زمینی است، که نورافشانی می کند، اما کوردلان متعصب، دنیاپرستان جاهلیت اندیش، تحمل شعاع نور مجتبوی را ندارند و حسین علیه السلام در کنار بازوان تنومند برادر همچنان ایستاده است.

باز هم ۲۸ صفر است و محشر کبرای نازنین اهل بیت علیهم السلام، حضرت امام حسن علیه السلام است، واهیه است و آسمان مدینه حزن آلود، پیکر مردی خورشیدی بر شانه های شهر سوار است شیپور مکر و قدرت پرستی می نوازند و ناگهان «مصباح نور» تیرباران حادثه می شود ...

تو غربت یک غروب را می مانی

چون شروه غم جنوب را می مانی

ز آنروز فراز دستها تیر آلود

خورشید ستاره کوب را می مانی^(۱)

□

قلم یارای نوشتن ندارد همان بهتر است که با زبان مردی که بیابان در بیابان غم جدش حسین علیه السلام را فریاد می کند مویه کنیم.

دل به کلام روایتگری می سپاریم که غمناک ترین لحظات طف را خبر دارد و

دیدگانش امروز اقیانوس آرام اشک است.

«زیارت ناحیه مقدسه» که از کلام حضرت ولی الله الاعظم (روحی و ارواح العالمین له الفدا) روایت شده پژواک مظلومیتی است که هزار و چند صد سال در خاندان علوی ماندگار بوده است.

زیارت ناحیه مقدسه زیارتی است عرفانی که از سرچشمه با کرامت عترت علوی لبریز است علامه مجلسی سند این زیارت را به نقل بزرگان شیعه در بحارالانوار آورده است. در این زیارت ضمن بررسی وقایع عاشورا که بر خاندان خورشیدی امام حسین علیه السلام گذشته با بیانی زیبا، عارفانه و الهی جایگاه قیام عاشورا را برای انسانها گوشزد می‌کند.

آنانی که زیارت ناحیه مقدسه را خوانده‌اند می‌دانند که عشق و شور سرمایه این زیارت است و ازدهایش بارانی است و مضامینش یک روزه طولانی. اگر دل را به این واژه‌ها بسپاریم چکیدن حسین را از چشمان خونبارمان به نظاره خواهیم نشست.

عجب شمیم غریبی است در عطش زارم

حسین می‌چکد از دیدگان خونبارم^(۱)

□ عاشقانه

سلام بر آدم، سلام بر شیث، سلام بر نوح، سلام بر هود، سلام بر صالح که خدا دست کرامت خویش را بر سرش کشید.

سلام بر ابراهیم، سلام بر اسماعیل، سلام بر اسحاق، سلام بر یعقوب، سلام بر یوسف، سلام بر موسی، سلام بر هارون، سلام بر شعیب، سلام بر داوود، سلام بر سلیمان، سلام بر ایوب، سلام بر یونس، سلام بر عذیر، سلام بر زکریا، سلام بر یحیای شهید و سلام بر عیسی روح الله.

سلام بر خورشید نبوت، معشوق حضرت رب، ابوالقاسم محمد «صلی الله علیه و آله»

سلام بر علی علیه السلام تجلی آفتاب ناب

سلام بر زهرا علیها السلام بانوی آب

سلام بر پیکر تیرالود حسن علیه السلام

و سلام بر حسین علیه السلام

■

سلام بر خون

سلام بر خون حسین

سلام بر او که خاکِ آسمانی درگاهش شفاى دلهاست
سلام بر او که تا دعا از گلدسته‌های اجابتش برنخیزد، مستجاب نمی‌شود.

سلام بر سلاله پاکان

سلام بر فرزند آفتاب

سلام بر پارهٔ تن زهرا و خدیجه

سلام بر تو جانانهٔ بهشت

سلام بر طراوت زمزم

و سلام بر زادهٔ «صفا»



سلام بر آنکه آسمان از خون پیکرش آغشته می‌گردد

سلام بر او که حرمت بارگاهش شکسته شد

سلام بر غریب‌ترین مرد

سلام بر شهیدترین شهید

سلام بر کشته مظلوم

سلام بر کربلا

سلام بر او که ملائک تا ابد، بارانی وجود اویند.

سلام بر نسل او که همه پاکند

سلام بر گریبانهای دریده

سلام بر لبان پژمرده

سلام بر جانهای بلا دیده

سلام بر ارواح ربوده شده

سلام بر جسمهای عریان

سلام بر آن پیکرهای رنگ باخته طف

سلام بر خونهای جاری
سلام بر بدنهای قطعه قطعه
سلام بر کهکشانهایی که بر فراز نيزه‌ها می‌درخشیدند
و سلام بر زنان بی‌پناه خیمه‌ها ...
سلام بر تو و نیاکان پاکت، سلام بر تو و فرزندان شهیدت، سلام بر تو و یاران
و سلام بر تو و فرشتگانی که سر بر آستان می‌سایند.

■ ■ ■

سلام بر کشته ستم‌دیده
سلام بر برادر مسمومش
سلام بر علی‌اکبر
سلام بر شیرمرد شیرخوار
سلام بر پیکرهای غارت شده
سلام بر عترت غریب
سلام بر آنانکه خاک، پیکرهای مظلومشان را در آغوش کشید
سلام بر آنان که بدون کفن در خاک غروب کردند
سلام بر سرهای جدا افتاده از بدن
سلام بر صبر
سلام بر امام صبر
و سلام بر بانوی صبر

■ ■ ■ ■

سلام بر مظلوم بی‌یاور
سلام بر گنبد نورانی عشق
سلام بر پاکی چشمهای بهشتی

سلام بر آنکس که جبرئیل به او افتخار کرده و سلام بر آنکس که میکائیل با او در گهواره به گفتگو نشست است.

سلام بر آنکس که حرمتش شکسته و خونش به ناحق ریخته شد
سلام بر آنکس که او را با جاری جراحتهایش غسل دادند.

سلام بر جرعه نوش جام نیشه‌ها

سلام بر مظلومی اش و خون مباح شده‌اش

سلام بر او که سرش را از قفا جدا ساختند

سلام بر او که بدنش را «بنی‌اسد» دفن کردند

سلام بر او که شاه‌رگ حیاتش تا ابدیت جاری شد

سلام بر بی‌یاوری‌اش

سلام بر محاسن به خون خضاب شده‌اش و بر گونه‌های خاک‌آلودش

سلام بر بدنی که پیراهنش را به غارت بردند

سلام بر لب و دندان خیزران خیز تو

سلام بر پیکرهای عربان که گرگهای خون‌آشام آنها را دریدند و وحشیان بر جسد آنها عبور کردند.

سلام بر نیشه‌های خورشید

و خورشید نیشه‌آلود ...

سلام بر تو ای مولای من!

سلام بر تو و بر بارگاہت، که فرشتگان طواف‌گنبد یاقوتی تو را آرزو دارند و زیارتنامه عشق تو عاشقانه‌ترین ادبیات هستی است.

بسوی تو آمده‌ام.

و قنوت نیازم سرشار از امید به رستگاری است

به حرمت ولایت تو ایمان دارم

نزدبان ملکوت را با محبت تو در می‌نوردم
و از دشمنان تو بی‌زارم.

■

سلام بر کسی که جریحه‌دار خاطرات توست
و اشکش تا بی‌کرانه افق جاری است

سلام بر عزاداران مصیبت تو

که سرگشته و حیرانند ...

سلام بر کسی که اگر با تو بود؛

جان می‌داد

تا پیکر خورشیدی‌ات از هجوم نیزه‌ها در امان بماند و خود را به چنگال مرگ
می‌انداخت

سلام بر کسی که جانش را فدای تو کرد

و خانواده‌اش را پیش مرگ اهل بیت علیهم‌السلام طهارت تو ساخت

■ ■

اگر؛

روزگاران حضور مرا به تأخیر انداخت

و تقدیر، مرا از یاری تو دور ساخت

و نبوده

تا در رکابت خونین بال تا افلاک پرواز کنم

اما؛

هر صبح و شام

برای تو

به جای اشک

خون می بارم

آنقدر می سوزم و می سوزم و می سوزم

تا در مصیبت جانگاہ تو

جان دهم ...

■ ■ ■

گواهی می دهم؛

که تو نماز را به پا داشتی

و زکات را

مطیع فرمان الله بودی

و به ریسمان او دست می انداختی

تا خشنودی معبود را میسر سازی.

گواهی می دهم؛

راه تو، راه محمد ﷺ است

راه علی علیه السلام است

راه حسن علیه السلام است

تو در راه خدا شناگر گردابه‌های مرگ بودی

دشمن فاسقان

یاری دهنده حق

و صبورترین عالمیان ...

گواهی می دهم؛

که مددکار ضعیفانی

بهار یتیمانی

سربلندی اسلام از نام توست

و خاستگاه احکام ناب الهی قلب نورانی توست

گواهی می‌دهم؛

تندیس سیادت و کوه فضایی

بردباری

کمال مطلق

عاشقی

دانایی

و در یک کلام «شهیدی»

گواهی می‌دهم؛

فرزند نبوتی

مفهوم امامتی

تجلی ایثاری

تبلور زهدی

و قرآن ناطقی

سجده‌هایت طولانی است

رکوعت عرفانی است

و قنوت آسمانی

گواهی می‌دهم؛

شوق تو را به وصال

و رغبت تو را به جمال دلرباترین عالم ...

ثانیه‌ها به سختی می‌گذشتند

تا آن زمان که

ظلم نقاب از چهره افکند

و تاریکی پیروانش را فراخواند
 تا آن زمان
 تو بودی و امر به معروف
 تو بودی و نهی از منکر
 و از این پس
 تو هستی و برخاستن
 تو هستی و ادای تکلیف
 کاروان را مهیا ساختی
 دوستانت، خویشانان و عاشقانت را
 گرد هم آوردی
 و به سوی «خون»
 سفری ابدی را
 آغاز کردی.
 کوفیان کور بودند
 تو مردم را به سوی نور می خواندی
 اما آنها
 خورشید هدایتت را نمی دیدند
 و برای مقابله با تو
 تاریکی را
 جهل را
 ظلمت را پیشه خود کرده بودند
 تو عذابهای الهی را بر شمردی
 حجت را بر آنها تمام نمودی

ولی کوفیان کور
بیعت شکستند
و شمشیرهای جنگ را تیز کردند
تا با تو
ای زاده ذوالفقار
به ستیز برخیزند.



برق ذوالفقارت
فریاد حسینیات
و ضربات تنهاترین مرد را
در حافظه نخلهای کوفه تداعی می‌کرد
دامهای پلید مرگ
آخرین مکرهای خویش را
بر راهت می‌گسترانند
و با شراره‌ی شرارتشان
به ستیز با تو برخواسته‌اند.
کودکان بی‌رمقت
لبهای سله بسته‌ات
و تشنگی‌ات
آری ...
آب را بر تو بسته
و جنگ را بر کاروان تو تحمیل کرده بودند
آه ...

نیزه بارانت کردند
 سنگ‌های خشم پلید خود را به سویت پرتاب نمودند
 و با دستان بلا خیزشان
 دوستانت را کشتند
 و راحله غریبت را غارت کردند
 نه حرمتی،
 نه حقی،
 نه احترامی،
 اما تو همچنان در گرما گرم نبرد
 دل در گرو میدان
 به پیش می‌تاختی
 بنازم صبرت را ای امام صبر
 آنقدر صبوری که
 فرشتگان از صبر تو،
 از استقامت تو
 و از نستوهی نگاه تو
 شگفت زده شده‌اند
 پس آنگاه دشمنان
 گرداگرد تو حلقه زدند
 و با زخمهای فراوان
 ترا
 ای خورشید خون‌آلود
 در غروب عاشقانه، جاودانه کردند

دیگر برای تو یاوری نمانده بود
 ای صبورترین مرد
 تو می‌جنگیدی
 و از زنان حرم و فرزندانشان دفاع می‌کردی
 تا اینکه
 ذوالجناح دیگر حضور گرم تو را
 بر پشت خود احساس نمی‌کرد.
 آسمان پیکرت
 ستاره‌باران زخم شده بود
 سمهای کوفیان
 پیکر خورشیدی‌ات را
 لگدکوب می‌کرد.
 عرق مرگ از پیشانی بلندت
 جاری بود
 و تو هنوز گوشه‌چشمی
 به خیام آل‌الله داشتی ...
 ذوالجناح
 شیون کنان
 اشک‌ریزان
 حیران
 و سرگردان
 به سوی خیمه‌ها می‌شتابد
 آنگاه

چون بانوان خورشیدی
 ذوالجناح را بلا زده می بینند،
 از پس خیمه ها سر بر می آورند
 و گونه های آفتابی خویش را با سیلی کبود می کنند
 آنان نام تو را
 ای غریب ترین شهید
 در گوش بی غیرت سپاهیان کفر
 فریاد می کنند.
 به سوی قتلگاه شتابانند
 در حالیکه «شمر»
 بر سینه آسمانی تو نشسته است
 و خنجر تشنه اش را
 از خنجر خورشید
 سیراب می کند
 بادست سپاهش
 به محاسن خضاب شده آفتاب چنگ می اندازد
 و سر از بدن سلاله نور جدا می سازد
 این جا است
 که نفسهای آفتاب به شماره می افتند
 و دیگر
 صدای ضربان قلب پاک خورشید، نواز شکر هستی نیست
 و آخرین نگاه
 در لابلای مژه های خونین امام محو می گردد

سر مبارک بر بالای نیزه می درخشید

و اهل حرم

چون بردگان شهر به شهر بند اسارت را به دوش می کشیدند

داغ نیمروز

چهره‌های کودکان را می سوزاند

دستانشان با زنجیر عداوت کوفیان آزرده می شد

وای بر گنهکاران و فاسقان

که به کشتن تو

اسلام را

نماز را

روزه را

سنتهای الهی را

احکام دین را

متروک ساختند

وای بر آنان که با کشتن تو

آیه‌های استوار ایمان را ویران

و حیوان صفت

تجاوز و ظلم را پیشه خود کردند

آه ...

شهادت تو

نمادی از مظلومیت آل الله است

خون تو

به ناحق ریخته شد

ولی راه تو
 برای همیشه بر تارک تاریخ جاودانه ماند
 خبر شهادت تو را ... آه ...
 چشمهای بارانی بانوی صبر به رسول خدا داد که:
 ای رسول خدا
 فرزندان و جوانان کشته شدند
 و حریم حرمت شکسته شد
 بندهای اسارت دستان آزادترین مردمان را
 به بند کشیدند
 ای شهیدترین شهید
 چشمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا در عزایت بارید
 و دردهای جانکاه مادرت زهرا (س) تبلور یافت
 و غربت علی علیه السلام دوباره تداعی شد
 ملکوتیان عزاداری می کردند
 و فرشتگان سیاه پوش
 عرش را
 به ماتمکده ای تبدیل کرده بودند
 پریان بهشتی در عزای تو
 گونه یشان را می خراشیدند
 و ساکنان بهشت
 سیاه پوش ماتم بودند

■ ■ ■

خدایا!

به عظمت این مکان
بر خاندان آفتاب درود فرست
و ما را ریزه‌خوار سفره مؤدت آنان قرار ده
خدایا!
تنها آرزوی ما رسیدن به حلاوت شفاعت حسین علیه السلام است
این کرامت را از ما دریغ مدار
خدایا!
دستان تو سل خویش را به دامان توکل تو می‌آویزیم
ای کریم ترا به حق رسولت
به حق علی علیه السلام
به حق حسن علیه السلام
و به حق حسین علیه السلام ، جاودانه شهید تاریخ
و به حق چهارده جبل آسمانی
قسمت می‌دهیم
که بر خاندان طه و نوادگان یاسین درود فرست
و مرا از رهایافتگان
رستگاران
و شادمانان محبت آنان قرار ده
خدایا!
نام مرا بر جریده حُب ولایت حک کن
دستان مرا به فنوت‌های شایستگان برسان
و در برابر ستمکاران یاری ام کن، که به پاخیزم
مهربانترین!

عروج چشمه‌هایم را به ملکوت نگاههای عترت نبوی برسان

و مرا با شهدا

پاکان

راستگویان

و هر آنکه از رحمتت، مست فیض می‌شود

محشور کن

خدایا!

تو را به پاکی نگاههای امین پیامبرت

و به این قبر شریف

که در سایه سار آن، امام معصوم مقتول مظلوم آرمیده است

سوگند می‌دهم

چشمه‌هایی که در تب عزای حسین علیه السلام گریسته است را

نسوزانی

خدایا!

باعطای خویش راضی‌ام گردان

با دست کرامتت پیشانی نیازم را نوازش ده

و از انتقام خود دورم بدار

خدایا!

مرا از خطا مصون نما

و راستی و درستی را

در گفتارم

و در کردارم

جاری ساز

و عاقبتم را در این قرار ده
که همیشه حسینی بمانم
خدایا!

خالصانه‌ترین سلامهایم را به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام
آفتابی اش عطا فرما
توبه‌ام را بپذیر
اشکهایم را رحمت باران کن
لغزشهایم را پیوشان
و از صالحانم قرار ده
خدایا!

در این بارگاه باعظمت
هیچ گناهی را باقی مگذار
غم‌ها را برطرف ساز
به رزق و روزی‌ها وسعت ببخش
هر فسادى را اصلاح کن
آرزوها را برآورده ساز
دعاها را اجابت کن
و تنگناها را گشایش ببخش ...
خدایا!

من از تو
دانشی مفید
قلبی پاک
یقینی شفا بخش

عملی وارسته

صبوری جمیل

و یاداشی فراوان می‌خواهم

خدایا!

روزی‌ام کن

بر نعمت‌هایت سجده شکر به جا آورم

و پنجره‌های احسانت را بر رویم بگشا

و نتایج کارهایم را سر لوحه عمل دیگر قرار ده

خدایا!

مرا از شر بدکاران در امان بدار

گناهانم را بیامرز

و از آتش دوزخ پناهم ده

و در منزلگاه بهشت واردم ساز

و مرا

و همه بندگان را بیامرز

ای مهربان‌ترین مهربانان

اللهم ارزقنا شفاعة الحسين عليه السلام

□ بهانه

«ای بهترین بهانه برای گریستن!»
نمی‌دانم آخرین واژه‌ها را وقف که نمایم؟
از وفاداری حبیب بنویسم ...
یا از شرافت عدن ...
از شجاعت مسلم بگویم ...
یا از صلابت حر؟ ...
زیبایی علی اکبر را فریاد کنم ...
و یا قاسم را آنگاه که شهد شهادت لبان خون گرفته‌اش را به هم چسبانیده بود ...
از علی اصغر بگویم که، حنجره‌اش نوای خون می‌نواخت ...
یا از عباس ...
از مشک ...
از اشک ...
از چشمان خون گرفته ...
و یا از پیشانی بلندی که بوسه گاه خورشید بود ...

نمی دانم ...

تورا با کدام واژه‌ها بسرایم ...

تورا و زینب را ...

رقیه و آن دخترکان پر شکسته را

و یا آن کاروان آزادی بخش را

«زلالیهای یاران تورا تصویر از این بهتر

که جان دادند در اوج عطش دل‌های دریایی»

قم - صفر ۱۴۱۸، تیر ۱۳۷۶

حامد حجتی

□ منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ارشاد، شیخ مفید
- ۳- چراغ صاعقه، علی انسانی، انتشارات جمهوری
- ۴- فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، نشر معروف
- ۵- گنجینه الاسرار، عمان سامانی
- ۶- لهوف، سید بن طاووس
- ۷- مواعظ، شیخ جعفر شوشتری
- ۸- نفس المهموم، محدث قمی، ترجمه آیت الله شعرانی